

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 9, Autumn 2022, 365-388
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37273.2303

A Critical Review on the Book
"Ancient Greek Philosophy
***From the Presocratic to the Hellenistic Philosophers*"**

Hamidreza Mahboobi Arani*

Abstract

"Ancient Greek Philosophy: from the Presocratic to the Hellenistic Philosophers" is a book written for undergraduate philosophy students in the United States. The author's attempt in this relatively concise book is to show that ancient Greek philosophy is not a history of disparate opinions from various philosophers, but rather a coherent line or lines of thought that extend throughout the period. Based on these lines of view, a unified narrative of this period's philosophy can be presented. The author, in particular, follows a line of thought in Greek philosophers' quest for actual knowledge and good and prosperous life that begins with Socrates and continues through Plato, Aristotle, and the late ancient philosophers. After introducing the work and providing a general report on its argumentative content, the current article reviews it primarily in light of the author's approach and goals. It clarifies its place in an undergraduate course on ancient Greek philosophy.

Keywords: Ancient Greece, Intellectual Knowledge, Empirical Knowledge, Love of Wisdom, Good and Happy Life.

* Assistant Professor in Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,
h.mahboobi@modares.ac.ir

Date received: 18/07/2022, Date of acceptance: 03/11/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و نقد کتاب ^۱فلسفه یونان باستان: از پیش‌سقراطیان تا فیلسوفان دوران یونانی‌مآبی

حمیدرضا محبوبی آرانی*

چکیده

فلسفه‌ی یونان باستان کتابی است نگاشته شده برای دانشجویان فلسفه در آمریکا در دوره کارشناسی. تلاش نویسنده در این کتاب نسبتاً مختصر آن است که نشان دهد فلسفه‌ی یونان باستان عبارت از تاریخ آرای پراکنده و متشتت فیلسوفان گوناگون نیست و می‌توان خط یا خط‌های فکری انسجام‌بخشی را پیدا کرد که در کل این دوران امتداد پیدا می‌کند. براساس این خط‌های فکری می‌توان روایتی یکپارچه از کل فلسفه‌ی این دوره را به‌دست داد. نویسنده به طور خاص این خط فکری را در تلاش فیلسوفان این دوران برای رسیدن به شناخت حقیقی و زندگی خوب و سعادت‌مند دنبال می‌کند که از سقراط می‌گذرد و در افلاطون و ارسطو ادامه پیدا می‌کند. مقاله‌ی کنونی پس از معرفی اثر و گزارشی مختصر از محتوای استدلالی آن، در نهایت به نقد و بررسی این کتاب بر اساس اهداف و رویکردهای مؤلفش می‌پردازد و جایگاه آن را در درس‌های مربوط به فلسفه‌ی یونان باستان روشن می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: یونان باستان، شناخت مبتنی بر عقل، شناخت مبتنی بر تجربه، عشق به حکمت، زندگی نیک و سعادت‌مند.

* استادیار گروه فلسفه و حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران،

h.mahboobi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

برای ما ایرانیان فلسفه‌ی یونان از اهمیتی دوگانه برخوردار است. از یک‌سو، فلسفه‌ی یونان باستان سرآغاز تفکر فلسفی به حساب می‌رود و مشتمل بر برخی از تأثیرگذارترین فیلسوفان تاریخ بشری است و از دیگر سو، تأثیری که این فلسفه بر شکل‌گیری و نضج فلسفه‌ی اسلامی داشته غیرقابل انکار است. خوشبختانه درباره‌ی فلسفه‌ی یونانی از زمان پیش‌سقراطیان تا ارسطو و خود ارسطو کمابیش کتاب‌های خوبی هم به فارسی نگاشته شده و هم ترجمه‌های نسبتاً خوبی از آثار این فیلسوفان در دست است، هر چند به هیچ وجه این مایه آثار تألیفی و ترجمه در مقایسه با انبوه آثاری که درباره‌ی این فیلسوفان به ویژه در زبان انگلیسی و آلمانی نگاشته شده، کافی نیست. هنوز جای کار در این حوزه بسیار است و نقص‌های عمده‌ای در شناساندن هر چه دقیق‌تر این فلسفه و پیوندهای آن با فلسفه‌ی اسلامی وجود دارد. به‌ویژه شاید نقص عمده در زبان فارسی وجود آثاری است که ما را با فلسفه‌های دوران یونانی مابئی، به ویژه شارحان اسکندرانی ارسطو که در واقع حلقه‌ی اتصال اندیشه‌ی یونانی با جهان اسلام نیز بودند، آشنا سازد.

کتاب *فلسفه‌ی یونان باستان: از پیش‌سقراطیان تا فیلسوفان دوران یونانی مابئی* تألیف توماس ای. بلاکسون، یکی دیگر از کتاب‌هایی است که درباره‌ی فلسفه‌ی یونان توسط انتشارات معتبر ویلی-بلاکول (Willy_b) در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است. توماس ای. بلاکسون دکترای خود در فلسفه را از دانشگاه ماساچوست در امهرست (University of Massachusetts at Amherst) گرفته و استاد دانشگاه ایالتی آریزونا (State University of Arizona) است. علائق فلسفی وی به طور خاص شامل فلسفه‌ی یونان، معرفت‌شناسی و مسائل مربوط به هوش مصنوعی و عقلانیت می‌شود. در حوزه‌ی تدریس و تحقیق نیز عمده‌ی آثار بلاکسون به همین قلمروها معطوف است.

۲. هدف و روش کتاب

بلاکسون در مقدمه‌ی کتاب هدف و دلیل نگاشتن چنین کتابی با رویکرد خاصی که در آن وجود دارد را توضیح می‌دهد. «من این کتاب را برای دانشجویان در درس فلسفه‌ی باستان نوشتم، درسی که برای همه‌ی دانشجویان رشته‌ی فلسفه در بیشتر دانشگاه‌های آمریکا

درسی اجباری به شمار می‌رود» (ix)^۲ تجربه‌ی بلاکسون در کلاس‌های درس خود در فلسفه‌ی یونان بر او آشکار ساخته که بیشتر دانشجویان فلسفه از کتاب‌های موجود درباره‌ی فلسفه‌ی یونان چندان راضی نیستند. اما چرا؟

کتاب‌هایی که به نحوی به فلسفه‌ی یونان مربوط می‌شوند، و دانشجویان کارشناسی فلسفه برای آشنایی یونان بدانها رو می‌کنند، به نظر بلاکسون، عمدتاً بر چند قسم هستند:

۱. گزیده‌ها یا گلچین‌های سنتی که در آنها بر اساس ترتیب زمانی ولادت و مرگ فیلسوفان برخی از نوشته‌ها و گفته‌های آنها انتخاب و ترجمه شده و در ذیل بخش مربوط به آنها نهاده می‌شود.

۲. گزیده‌هایی نوتری که به نحو موضوعی سامان یافته‌اند.

این دو دسته کتاب غالباً تفسیرهای مفصلی برای این متن‌های بسیار دشوار و گاه گنگ و چندپهلوی فراهم نمی‌آورند، و لذا نمی‌توانند چندان گرهی از کار دانشجویان بگشایند هرچند به عنوان منابع اصلی از اهمیت بالایی برخوردارند.

۳. آثار دانشورانه‌ی مرجع، که غالب آنها یا بر روی یک دوره‌ی خاص یا بر روی متن خاصی تمرکز کرده‌اند و به تفصیل و با جزئیات بسیار بدان پرداخته‌اند. به نظر بلاکسون، دانشجویان وی در فهم این آثار نیز مشکل داشتند چرا که مطالعه و درک این تحلیل‌های مفصل بدون داشتن فهمی کلی از فلسفه‌ی یونان دشوار، اگر نگوییم ناممکن، است.

وانگهی به عقیده‌ی بلاکسون این نظر پروفیسور آناس (Annas) کاملاً درست است که «ویژگی و خصیصه‌ی بارز فلسفه در جهان باستان، بحث و گفتگو، و آگاهی از دیدگاه‌های بدیل است» (p. ix) و هر اثری درباره‌ی فلسفه‌ی یونان می‌بایست این ویژگی و خصیصه را نشان دهد. به نظر بلاکسون، یکی از بهترین راه‌ها برای نشان دادن این ویژگی تمرکز کردن بر سیر تحول و بسط برخی خطوط اساسی فکر در درون سنت فلسفی یونان باستان است، به جای آنکه بخواهیم به بررسی تمام زیر و بم آن پردازیم یا گزیده‌هایی از متون مربوط فراهم آوریم و با کنار هم نهادن آنها فراموش کنیم که این نوشته‌های متفاوت در واقع ترجمان خط‌های فکری گوناگونی هستند که در واقع همچون موتور، ماشین فلسفه‌ی یونان باستان را به پیش می‌رانند. بحث‌های جدا در مورد تک تک فیلسوفان، هر چند بسیار مفصل و دقیق هم باشد، هرگز نمی‌تواند تاریخ فلسفه به معنای واقعی کلمه به‌شمار آید. به نظر بلاکسون، اندیشمندان و فیلسوفان یونان باستان نیز به مانند همه‌ی

اندیشمندان و فیلسوفان استدلال‌های خود را بر بستر و بافت برخی خط‌های فکری کمابیش پیوسته‌ای مطرح ساختند و تقریر کردند و تنها با در نظر داشتن این پس‌زمینه است که می‌توان هم از تفکرات این فیلسوفان سر درآورد و هم از فهمید چرا برخی تفسیرها از متون دشوار آنها بیش از تفسیرهای دیگر معقول و پذیرفتنی اند.

آن خط یا خط‌های فکری‌ای که برای بلاکسون اهمیت بیشتری دارد، آنهایی است که به نحوی از سقراط می‌گذرد چرا که سقراط شخصیت محوری بخش عمده‌ی سنت فلسفی باستان است. بدین ترتیب وی در اثر خود می‌کوشد تا متن‌هایی گوناگون در فلسفه‌ی یونان باستان را به نحوی کنار هم گذارد که بتوانند روایتگر خط‌های فکری خاص مورد نظر وی باشند. البته، چنان‌که خود بلاکسون تصریح دارد، در درون سنت فکری یونان باستان می‌توان خط‌های فکری گوناگونی را تشخیص داد و لذا روایت‌هایی از این فلسفه را به دست داد که از خط‌های فکری دیگری، کاملاً متفاوت از آنچه او فراهم آورده، سخن می‌گویند. حتی می‌توان از متن‌های مورد استفاده‌ی وی نیز تفسیرهای دیگری به دست داد که سر از روایت یا روایت‌های دیگری درمی‌آورند. اما آنچه برای بلاکسون مهم است این نکته است که می‌توان با ارائه‌ی یک روایت از این فلسفه، روایتی که براساس خط یا خط‌های فکری دنباله‌داری استوار است، درک و فهم این فلسفه را جذاب‌تر و آسان‌تر ساخت، امری که آن سه دسته کتاب درباره‌ی فلسفه‌ی یونان باستان در انجام آن چنان‌که باید و شاید توانا نیستند.

چنین هدف و رویکردی البته کتاب را به گونه‌ای از یک اثر دانشورانه‌ی سستی متمایز می‌سازد. در این آثار دانشورانه‌ی سستی هم تحلیل‌های تاریخی، ریشه‌شناختی و فلسفی مفصل از متن فراهم می‌شود و هم تفسیرهای گوناگون از یک متن و نقاط قوت و ضعف هر کدام طرح و بررسی می‌شوند. نمونه‌های آن غالب آثار کلاسیک و مرجع در زمینه‌ی فلسفه‌ی یونان باستان است، آثاری چون تاریخ فلسفه‌ی ۶ جلدی گاتری (Guthrie, W. K. C. 1981)، فیلسوفان پیش‌سقراطی جان‌اتان بارس (Barnes, 1982). کتاب بلاکسون به هیچ‌وجه اثری از این قسم نیست، هرچند نویسنده‌ی کتاب در قالب یادداشت‌هایی در انتهای هر فصل و به ندرت در پانوشت‌های خود به اختصار وارد این دست مباحث نیز شده و برای تأیید تفسیر خود و یا روشن ساختن نکاتی درخصوص آن و یا گاه برای نشان‌دادن تفسیرهای دیگر به خوبی از این آثار بهره برده است. این

یادداشت‌ها از پانوشت‌ها جدا شدند، تا خوانندگانی که علاقه‌ای به این مباحث ندارند با سادگی از کنار آن بگذرند. لذا خواننده می‌تواند با خیال راحت کتاب را در قالب یک روایت سرراست بخواند بدون این‌که از بحث دور شود. در صورت لزوم نیز می‌تواند به پانوشت‌های هر صفحه مراجعه کند تا توضیحاتی بیشتر در مورد برخی مفاهیم و مطالب مرتبط به بحث را بخواند. مطالبی از ریشه‌شناسی و معنای کلمه‌هایی چون فلسفه و فویسیس (physis) گرفته تا تذکرات فلسفی و نکات تاریخی. اگر هم به مباحث دانشورانه علاقه داشت می‌تواند یادداشت‌ها را مطالعه کند و یا با منابعی که کتاب در انتهای هر بخش برای مطالعه‌ی بیشتر معرفی می‌کند خود وارد این گونه مباحث گردد.

کتاب، چنان‌که مقدمه‌ی آن متذکر می‌شود، روش خاصی در نگاه به فلسفه‌ی یونان دارد. نویسنده خود در قسمت سپاسگزاری خاطر نشان می‌سازد که این روش نگرستن به فلسفه‌ی یونان باستان را از گری متیوز (Gary Matthews)، استاد وی در دانشگاه ماساچوست، آموخته است. بلاکسون از وی یاد گرفته که متون به‌جامانده از یونان باستان نشان‌دهنده‌ی یک فکر هستند و هدف نخستین و اصلی در تاریخ فلسفه‌ی یونان باستان می‌بایست تقریر موضع و دیدگاهی باشد که این متون را ترجمان طبیعی این فکر می‌داند. اما روش، صرفاً روش است و اینکه این دیدگاه و موضع چه بوده، چیزی است که بلاکسون بیش از هر کسی خود را مدیون یونان‌شناس آلمانی‌الاصل برجسته مایکل فرده (Michael Frede) و تفسیرهایی می‌داند که وی در آثار متعدد خود تقریر کرده است (بلاکسون از ۲۲ اثر نگاشته شده به‌وسیله‌ی فرده استفاده و آنها را در قسمت منابع کتاب فهرست کرده است). به نظر بلاکسون، آثار این یونان‌شناس برجسته بهترین جایی است که می‌توان بصیرت‌هایی درباره‌ی خطوط کلی تفکر یافت که در کل فلسفه‌ی یونان باستان امتداد می‌یابد و بدان انسجام، وحدت و یکپارچگی می‌بخشد.

۳. محتوای کتاب

به نظر بلاکسون فلسفه در یونان باستان با پیش‌سقراطیان، به طور دقیق‌تر سال ۵۸۵ که تالس (Thales) کسوف اتفاق افتاده در آن سال را پیش‌بینی نمود، آغاز می‌شود و تا حدود هزار سال بعد در ۵۲۹ میلادی که امپراتور مسیحی جاستینین (Justinian) کافران را از تدریس فلسفه منع ساخت، ادامه می‌یابد. اما کتاب به بحث درباره‌ی سرتاسر این دوره‌ی

طولانی و پربار نمی‌پردازد. کتاب از تالس و طبیعت‌باوران میلئوس (Miletus) آغاز می‌کند، و با بحثی درباره‌ی بخش آغازین جنبش شک‌گرایانه که در ۲۶۸ پ.م. در آکادمی افلاطون شکل گرفت و تا قرن سوم پس از میلاد نیز به حیات خود ادامه داد، پایان می‌یابد. کتاب در پنج بخش تنظیم شده و هر بخش یک تا چند فصل و هر فصل نیز سه موضوع یا محور بحث دارد. بخش‌ها و فصل‌های کتاب و موضوعات هر فصل به ترتیب عبارت‌اند از:

بخش (۱) پیش‌سقراطیان

۱. انقلاب میلئوسی (چرخش میلئوسی‌ها به طبیعت؛ پارمنیدس (Parmenides)؛ دفاع از پژوهش در طبیعت)

بخش (۲) سقراط

۲. زندگی نیک (تعاریف؛ عشق به حکمت؛ عقل‌گروی سقراطی)

۳. در برابر سوفیست‌ها (سوفیست‌ها به آتن می‌آیند؛ سوفیست‌ها تعالیم و معارف مربوط به نفس را می‌فروشند؛ سخنوری چشمان‌بینایی برای دیدن نیک ندارد)

بخش (۳) افلاطون

۴. سه نظریه افلاطونی (نظریه‌ی یادآوری؛ نظریه‌ی صور؛ نظریه‌ی سه‌بخشی بودن نفس)

۵. عدالت و پاداش آن (گفتگوی آغازین؛ عدالت؛ زندگی در عدالت بهتر است)

بخش (۴) ارسطو

۶. فلسفه‌ی دومین (اجسام طبیعی و رفتارهای خاص‌شان؛ طبایع همان صور هستند؛ غایت‌شناسی در طبیعت)

۷. علم النفس (نفس صورت بدن است؛ استقرا؛ شبیه شدن به محرک نامتحرک اولی)

۸. فلسفه‌ی اولی (علم وجود؛ جواهر همان صور هستند؛ هیچ امر کلی‌ای جوهر نیست)

۹. اخلاق (استدلال کارکرد؛ حکمت نظری؛ حکمت عملی)

بخش (۵) فیلسوفان دوران یونانی‌مآبی

۱۰. واکنش به سنت کلاسیک (نحله‌ی اپیکوری؛ نحله‌ی رواقی؛ نحله‌ی شکاکیت)

بخش اول، **پیش‌سقراطیان**، در یک فصل یکی از خط‌های فکری اصلی فلسفه‌ی یونانی را تقریر می‌کند. این فصل در سه بخش از فیزیک یا علم طبیعت اندیشمندان میلتوسی آغاز می‌کند، با چالش عقل‌گروانه‌ی پارمنیدسی ادامه می‌یابد و نهایتاً با دفاع کثرت‌گرایانه‌امیستی از پژوهش عقل‌گروانه در طبیعت به پایان می‌رسد. اندیشمندان میلتوسی در واقع طبیعت‌پژوهانی بودند که از مرجعیت سنت‌ها و باورها به سمت طبیعت‌چرخیدند و راه ظهور پژوهش در طبیعت را، که در واقع مقدمه‌ای برای علم به معنای واقعی کلمه بود، هموار ساختند. این پژوهش در طبیعت در واقع تجلی خاصی از یک نگرش روشنگرانه‌ی کلی‌تر بود مبنی بر این باور که آدمی می‌تواند سر از حقیقت هستی دریاورد اگر به جای اعتماد بر عقاید و باورهای سنتی رایج، بر اندیشه و تجربه‌ی خویش اعتماد کند. به طور خاص طبیعت‌پژوهان میلتوسی به جای بهره‌بردن از خدایان انسان‌وار یونانی در تبیین واقعیت و پدیده‌های هرروزه، فکر می‌کردند که واقعیت طبیعتی دارد و پدیده‌های طبیعی‌ای چون باران، تجلیات و ظهورات تغییر در این طبیعت اند. درست است که شکاکیت نسبتاً فراگیری که در آن زمان کم‌کم نسبت به دین و باورهای اساطیری ایجاد می‌شد می‌توانست پشتوانه‌ای برای چرخش میلتوسیان فراهم آورد، اما آنها خودشان توجیهی عقلانی برای این چرخش و باور خاص نداشتند. نبود توجیه عقلانی به پرسش‌هایی فلسفی در قلمرو معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی درباره‌ی ماهیت خود این پژوهش در طبیعت و پیش‌فرض‌های جنبش روشنگرانه‌ی پس‌زمینه‌ی آن دامن زد؛ پرسش‌هایی نظیر این که این شناخت چگونه شناختی است و کدام تصور از واقعیت با این شناخت جدید سازگارتر درمی‌آید. تالس و میلتوسیان اگرچه به این پرسش‌ها پاسخی ندادند و بدین معنا نمی‌توان ایشان را فیلسوف به معنای امروزی کلمه نامید، اما تلاش آنها به ظهور و شکل‌گیری سنت فلسفی‌ای انجامید که هدفش پاسخ دادن به این پرسش‌ها بود.

پارمنیدس شخصیت محوری در شکل دادن به این سنت فلسفی است که در بخش عمده‌ای از فلسفه‌ی یونان باستان جریان دارد. دغدغه‌ی فکری اصلی وی معرفی آن گونه شناختی بود که ما را به معرفت ساختار واقعیت می‌رساند. به نظر وی و اندیشمندان پیش‌سقراطی پس از وی، لازم است میان جهان چنان‌که **فرامی‌نماید** و چنان‌که در

واقع هست تمایز قائل شد، تمایزی که همچنین مبتنی بر تمایز میان دو گونه شناخت، شناخت مبتنی بر «تجربه» و شناخت مبتنی بر «عقل» نیز هست. فیلسوفانی که پس از وی آمدند، چون امپدکلس (Empedocles) و دموکریتس (Democritus)، هر چند جهان‌بینی‌های متفاوتی عرضه داشتند اما با همین جهان‌بینی‌ها به دفاعی همه‌جانبه از تفکیک دوگانه‌ی پارمنیدسی میان جهان چنان‌که بر ما و در تجربه‌ی ما آدمیان پدیدار می‌شود و جهان چنان‌که در واقعیت و در نظر عقل هست، برخاستند.

با سقراط نگرش و رویکرد روشنگرانه‌ی پیش‌سقراطی از جهان طبیعت به انسان و سعادت او، زندگی نیک، متوجه می‌شود. اگر پیش‌سقراطیان برداشت جدیدی از جهان و واقعیت نهایی ارائه دادند، سقراط شالوده‌ی برداشت جدیدی از انسان و سعادت را ریخت. بخش دوم کتاب، سقراط، در دو فصل، **زندگی نیک و در برابر سوفیست‌ها** روایت و خط فکری را که با پارمنیدس آغاز شد دنبال می‌کند. سقراط، چنان‌که ارسطو به درستی بر آن انگشت می‌نهد، مسائل اخلاقی را دغدغه‌ی خود ساخت و در این قلمرو نیز وجهی همت او یافتن مفاهیم کلی، یعنی **تعریف**، در حوزه‌ی امور اخلاقی بود. به عبارت دیگر، سقراط می‌خواست به تعریف‌های کلی و ثابتی از مفاهیم اخلاقی دست پیدا کند. نویسنده در فصل دوم کتاب، **زندگی نیک**، کوشش سقراطی برای تعریف و تبیین را با توسل به برخی نمونه‌های انضمامی که افلاطون در آثار اولیه‌اش تقریر کرده است، توضیح می‌دهد. به نظر وی، این کوشش سقراط را سراسر با انقلاب اندیشمندان میلئوسی و سنت فلسفی‌ای که با پارمنیدس شکل گرفت پیوند می‌دهد. میلئوسی‌ها مدافع و مبلغ گرایش روشنگرانه‌ی خوش‌بینانه‌ای بودند که بر اساس آن به جای تکیه بر باورهای سنتی فرد به عقل خودش رجوع می‌کند و در نتیجه‌ی آن فهمی بهتر از جهان به دست می‌آورد. سقراط همین گرایش را در امور اخلاقی دنبال نمود. به نظر وی، زندگی نیک نه مبتنی بر تجربه‌ها و مهارت‌هایی است که آدمی و یا آدمیان در طول زندگی‌شان و در مواجهه با موقعیت‌های گوناگون به دست می‌آورند که مبتنی بر تلاش و جست‌وجوی عقلانی برای دست‌یافتن به تعریف فضیلت‌های واقعی است _ یعنی شناخت فضیلت‌ها.

سقراط نه تنها بر رسیدن به تعریف فضیلت تأکید می‌کند، سعادت را نیز در پیروی از لوازم و اقتضائات فضیلت می‌داند. وی با چرخش از تأکید بر بدن و امیال، بر نفس و روان آدمی اهمیت می‌گذارد و زندگی نیک را بالمآل در گرو نیک گرداندن نفس و

روان می‌شمارد. درست است که در زمان سقراط پیوند دادن نفس با شخصیت کمابیش رایج‌تر از روزگار سابق بود، اما همچنان دعاوی سقراطی، دعاوی چالش‌انگیز برای آن زمان بودند؛ دعاوی همچون اینکه آدمی موجودی است در اساس واجد نفس، و نفس و روان جزء اصلی شخصیت وی است، و اینکه زندگی نیک و سعادت‌مند بیشتر از نیکی بدن با نیکی و سعادت نفس در پیوند است و سعادت و نیکی نفس هم در گرو تحصیل «حکمت و حقیقت» است. چنین تصویری از سعادت ریشه در برداشت سقراطی از میل و رابطه‌ی آن با عقل و نیز نقش عقل در به مهار گرفتن امیال ما دارد.

چنین نگرشی نسبت به زندگی نیک و سعادت از جمله او را در برابر سوفیست‌ها قرار می‌دهد، کسانی که راز موفقیت و زندگی سعادت‌مند را در قدرت اقناع از طریق فنون خطابه و سخنوری می‌دانستند. به نظر سقراط، اقناع و سخنوری ممکن است ما را در نیل بدانچه که می‌خواهیم توانا سازند، اما آنچه می‌خواهیم همواره چیزی نیست که برای ما و زندگی ما نیک باشد. لذا سخنوری و قدرت اقناع چه بسا برای سعادت و زندگی نیک زیان‌آور نیز هستند. زندگی نیک بیش از همه بر عقل آدمی و تشخیص نیک و بد وی استوار است، چیزی که سقراط فلسفه یا عشق به حکمت می‌نامد، و بلاکسون در واقع به‌عنوان یکی دیگر از مضامین اصلی روایت فکری‌اش از فلسفه‌ی یونانی می‌کوشد تا در این فصل و فصل‌های بعدی معنا و لوازم آن را روشن سازد. بلاکسون با بررسی مواجهه‌ی سقراط با سوفیست‌هایی چون گرگیاس (Gorgias)، پلوس (Polus) و کالیکس (Callicles)، آن‌گونه که افلاطون در محاورات اولیه به‌ویژه گرگیاس گزارش می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که استدلال‌های سقراط علیه مواضع این سوفیست‌ها هر چند قابل توجه اند اما سقراط همچنان در دفاع از موضع خود و پاسخ به پرسش‌ها و ابهاماتی که درخصوص این موضع با آنها روبه‌رو بود، استدلال‌های استوار و قابل‌پذیرشی ارائه نمی‌دهد. اگر افلاطون در محاورات اولیه می‌کوشید تا شخصیت سقراط و موضع فکری وی را به خوبی تقریر و تبیین کند، نقائص این موضع و مشکلاتی که با آن روبروست چیزی است که در واقع به محاورات معروف به محاورات دوره‌ی میانی جان می‌بخشد و عمده‌ی کوشش افلاطون به مستدل‌ساختن درستی موضع سقراطی یعنی عشق به حکمت به عنوان تنها راه حقیقی نیل به سعادت معطوف می‌شود.^۳

بخش سوم کتاب، افلاطون، شامل دو فصل ۴ و ۵ می‌شود. فصل چهارم به بررسی به اصطلاح سه راه حل ممکن می‌پردازد که افلاطون در تلاش برای فهم سقراط و عشق به حکمت او مطرح می‌سازد: نظریه‌ی یادآوری، نظریه‌ی صور، نظریه‌ی سه‌بخشی‌بودن نفس. این سه نظریه راه‌حلی‌هایی که از همه‌ی جهات ساخته‌پرداخته شده باشند و یا به نظر افلاطون کافی و وافی به مقصود باشند نیستند، بلکه راه‌حل‌های ممکن‌اند که افلاطون در محاوره‌های میانی آنها را تقریر می‌کند. فصل ۴ به تقریر این سه نظریه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چرا سقراط سعادت و زندگی نیک را نه در ارضای امیال، بلکه در دنبال کردن شناخت فضیلت‌های اخلاقی از طریق عقل و تحقق آنها در نفس می‌دانست. بلاکسون با محور قرار دادن پاره‌هایی از *منون* (Meno)، *فایدون* (Phaedo) و *جمهوری* (Republic) این سه راه حل را تقریر می‌کند. در *منون*، سقراط این امکان را در نظر می‌گیرد که نفس پیش از بدن و مجزا از آن وجود داشته و شناخت فطری و ذاتی‌ای که انسان از برخی امور دارد در واقع در بخشی از این نفس جای دارد. عقل. این شناخت از نفس انسان جدا نمی‌شود و تنها پس از وارد شدن به بدن، باورها و عقاید غلط آن را تیره و مبهم می‌سازند. «عشق به حکمت روش پرسش و پاسخ است در حوزه‌ی امور اخلاقی و این روش با از میان برداشتن باورهای غلطی که درباره‌ی فضیلت‌ها داریم اسباب ظهور حکمت عملی در این حوزه می‌شود» (103). همچنین عشق به حکمت مستلزم آن است که آدمی نفس خود را تا آنجا که ممکن است به حالت و وضعیت طبیعی پیش از ورود به بدن و عالم حواس نزدیک سازد، وضعیتی که در آن آدمی متعلق حقیقی آن شناخت واقعی، یعنی صور یا ایده‌ها، را بی‌واسطه درک می‌کند. نفس آدمی اما تنها از عقل تشکیل نیافته است، دو بخش دیگر نیز دارد که فاقد عقل هستند. در بسیاری از آدمیان این دو بخش فاقد عقل حاکم بر کل نفس هستند اما سعادت واقعی آدمی در هماهنگی میان این سه بخش و نیز حاکمیت و فرمانروایی نهایی عقل بر آن دو بخش دیگر است. چنین زندگی‌ای مبتنی بر عشق به حکمت است. زندگی عقل. و تأمین‌کننده‌ی سعادت واقعی آدمی نیز می‌باشد. فصل پنجم کتاب، *عدالت و پاداش آن*، بحث درباره‌ی جمهوری را با توجه به نسبت و رابطه‌ی هماهنگی در نفس و عدالت در جامعه دنبال می‌کند. در جامعه‌ای که عدالت سقراطی محقق شده باشد، آدمی می‌تواند وقت خویش را بیشتر صرف عشق به حکمت کند و یا بهره‌ی بیشتری از وقتی بگیرد که صرف عشق به حکمت نموده است،

از همین رو بهتر است که آدمی به سعادت رسیده، یعنی انسانی که توانسته از غار بیرون آید و به زندگی عقل نائل شود، به غار بازگردد و وضع جامعه را نیز بهبود بخشد تا از این طریق خود نیز از زندگی در جامعه‌ی عادل بهره برد.

بخش چهارم کتاب، ارسطو، در چهار فصل به چهار مبحث مهم در اندیشه‌ی وی می‌پردازد (فصل‌های ۶ تا ۹). ارسطو به نظر بلاکسون، «نخستین افلاطون‌گرا و منتقد افلاطون بود» (153). در حالی که متافیزیک و معرفت‌شناسی ارسطو تلاشی پیوسته برای «تصحیح اشتباهات افلاطون» (158) است، ارسطو همچنان زندگی مبتنی بر تأمل عقلانی و شناخت را بهترین و سعادت‌مندترین زندگی می‌داند. فصل ۶ به فلسفه‌ی دومین، یا به تعبیر بلاکسون «عشق به حکمت ثانی [دومین]» یا «عشق به حکمت به شیوه‌ی ثانوی [دومین]» (154) می‌پردازد. در حالی که فلسفه در میلِتوس با توجه به طبیعت آغاز نهاد، پس از سقراط توجه به طبیعت و تبیین پدیده‌های طبیعی و به‌ویژه تغییر رنگ و رو باخت. با ارسطو طبیعت و تغییر دوباره مورد توجه قرار می‌گیرد و بلاکسون نقطه‌ی آغاز مواجهه‌ی ارسطو با افلاطون را در همین فلسفه‌ی طبیعت می‌بیند. در نظر ارسطو طبیعت و موجودات طبیعی ماده‌ی بی‌شکل و پیوسته در تغییر نیستند بلکه هر شیئی‌ای واجد نوعی وحدت و یک‌پارچگی است و از ثبات نیز بهره‌ای دارد. ارسطو این جزء ثابت و وحدت‌بخش هر شیء مادی را صورت یا ذات می‌نامد که تعریف بیانگر آن است. تعریف نیز فطری نفس ما نیست، بلکه از طریق استقرا حاصل می‌شود. ارسطو عقل‌گرا است و سخن وی در اینجا چیزی بیش از تأکید بر ضرورت و مقدمه بودن تجربه برای نیل به شناخت نیست. چنان‌که بلاکسون کمی بعدتر در فصل ۷ روشن می‌سازد، تجربه اگرچه برای همه‌ی انسان‌ها وجود دارد اما رسیدن آن به شناختی که با «چرا و علت» پیوند می‌یابد تنها از طریق عقل و یافتن بینش‌های درون تجربه است که حاصل می‌شود. در هر حال، موضع ارسطو در اینجا کاملاً متفاوت از افلاطون و نظریه‌ی یادآوری وی است.

بلاکسون بحث ارسطو درباره‌ی طبیعت را با بحثی در خصوص غایت‌باوری فراگیر وی در عالم بی‌جان به پایان می‌رساند. بر خلاف فیلسوفان طبیعت‌شناس قبل از سقراط، به استثنای آناکساگوراس (Anaxagoras)، ارسطو بر سر این موضوع با افلاطون هم‌داستان است. بحث از غایت‌باوری ارسطو در این فصل ناتمام می‌ماند و بلاکسون برای تکمیل آن در فصل ۷ وارد علم‌النفس ارسطو می‌شود. ارسطو علم‌النفس را در ذیل مباحث

مربوط به اجسام طبیعی و فلسفه‌ی دومین بحث می‌کند. وی وجودشناسی سه‌گانه‌ی افلاطونی و نیز برداشت وی از رابطه‌ی نفس با بدن را قبول ندارد و در عوض نفس را صورت جدایی‌ناپذیر بدن می‌شناسد. بلاکسون همچنین چند صفحه‌ای را به توضیح این تعریف ارسطو که نفس فعلیت نخستین بدن است و معنای جداناپذیری نفس از بدن اختصاص می‌دهد. در پایان نیز بحث نیمه‌کاره‌ی غایت‌باوری در اندیشه‌ی ارسطو را دنبال می‌کند. ایده‌ی غایت‌باوری میراثی است که وی در واقع از سقراط و ارسطو به ارث می‌برد. به نظر افلاطون در *تیمائوس (Timaeus)* جهان صورتگری خدایی دارد که خیر است و جهان را تا حد ممکن بر صورت خویش ساخته چرا که می‌خواسته تا خیر در جهان هر چه بیشتر شود. غایت هر چیزی، از جمله انسان، نیز در آن است که به صورت خدایی نزدیک‌تر شود. ارسطو چنین سازنده‌ی الهی‌ای را قبول ندارد اما این تصویر کلی را پذیرفته که غایت نهایی انسان و جهان شبیه شدن به موجودی است الهی که کامل و فعلیت محض است. این موجود، چیزی جز محرک اولی یا محرک لایتحرک نیست که خیر و کمال محض است و هر موجودی تا بدانجایی که بدان شباهت دارد یا کسب کرده از خیر بهره‌مند است. هر چه آدمی توانایی‌های عقلانی بیشتری به دست آورد و بیشتر توانست آنها را به کار گیرد، بیشتر به محرک اولی شبیه شده است.

فلسفه‌ی اولی یا «عشق به حکمت نخستین» در فصل ۸ کتاب موضوع بحث قرار می‌گیرد. پرسش ارسطو از اینکه آیا صورت‌های اجسام طبیعی، یا صورت‌های در ماده، جوهر هستند و اگر آنها جوهر هستند آیا چیزی جوهری‌تر از آنها، به تعبیر دیگر جوهر به معنای حقیقی کلمه، نیز وجود دارد، او را به سوی پژوهشی در وجود سوق می‌دهد. به نظر ارسطو جوهر به معنای حقیقی کلمه می‌بایست «حرکت‌ناپذیر و مفارق» باشد در حالی که صورت‌های در ماده به معنای حقیقی کلمه این‌گونه نیستند و از این‌رو وصف جوهر حقیقی یا جوهر به معنای اولی کلمه بر آنها حمل نمی‌شود. در این معنا، به تفسیر بلاکسون، تنها محرک لایتحرک جوهر است، چرا که تنها چیزی است که «حرکت‌ناپذیر و مفارق» است و از این‌رو متافیزیک، علم الهی نیز هست، چرا که چنین جوهری، جوهری الهی است. بلاکسون بحث را با مقایسه‌ی برداشت ارسطو از جوهر در *مقولات* و *متافیزیک* ادامه می‌دهد. در *مقولات* وی کلیات را حداقل به یک معنا جوهر می‌داند اما در *متافیزیک* هیچ‌گونه بهره‌ای از وجود خارجی برای آنها قائل نیست. بلاکسون می‌کوشد نشان دهد

چرا ارسطو با موضعی کمابیش افلاطونی در *مقولات* شروع می‌کند و به موضعی یکسره ضد افلاطونی در *متافیزیک* می‌رسد که در آن صورت‌ها هر چند وجود دارند و به یک معنا جوهر نیز هستند، اما وجودی کلی و بر فراز کثرت ندارد بلکه خود در ضمن اشیاء جزئی وجود دارند. در هستی‌شناسی ارسطو امر کلی افلاطونی بهره‌ای از وجود ندارد.

فصل نهم، *اخلاق*، بازگشتی است به دغدغه‌ی اصلی سقراط و افلاطون: سعادت و زندگی نیک. در نظر ارسطو نیز نفس آدمی اصل و اساس در سعادت است و از آنجایی که کارکرد اصلی نفس عقل و دانش نظری و عمل بر طبق آن است، ارسطو نیز به مانند افلاطون معتقد است که سعادت در وهله‌ی نخست بر شناختی استوار است که ریشه در عقل دارد. هنگامی که این شناخت شکل حکمت نظری می‌گیرد، بیش از همه به کار سعادت آدمی می‌آید. اما بر خلاف نظر افلاطون، بلاکسون مدعی است، هر چند حکمت نظری به سعادت حقیقی منجر می‌شود اما حکمت عملی نیز، که به نحوی متفاوت ریشه در عقل و نیز تجربه‌ی زندگی دارد، اسباب سعادت در رده‌ای پایین‌تر را فراهم می‌آورد. اگر از نظر افلاطون حکمت نظری و شناخت نظری واقعیت، که چیزی جز صور و تعریف‌های حقیقی از به‌ویژه مفاهیم اخلاقی نیست، در نظر ارسطو بسیاری از مردم عادی بدون نیل به شناختی نظری از واقعیت و از طریق حکمت عملی و تجربه‌های زندگی نیز می‌توانند سعادت‌مند شوند.

بخش پنجم، *فلسوفان دوران یونانی‌مآبی*، در یک فصل، فصل دهم، به بررسی بسیار مختصر فلسفه در دوران یونانی‌مآبی در قالب سه نحله‌ی اپیکوریان، رواقیان و شکاکان می‌پردازد، و به تعبیر دقیق‌تر سرنوشت روایت فکری کتاب را در این دوران دنبال می‌کند. از نظر بلاکسون هر کدام از این سه نحله در واقع واکنشی هستند به برخی جنبه‌های افراطی در فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو، به طور خاص درباره‌ی شناخت و سعادت، و به یک‌معنا بازگشتی اند به سقراط بنا بر برداشت خاصی که هر یک از اندیشه‌ی سقراطی داشتند.

اپیکور به طور خاص در برابر عقل‌گروی سنت فلسفی‌ای می‌ایستد که از پارمنیدس شروع و در افلاطون و ارسطو ادامه می‌یابد. موضع وی به سبب آنکه غالب نوشته‌های وی از بین رفته‌اند و به طور کامل به دست ما نرسیده، نامشخص است، با این‌همه به نظر بلاکسون همین پاره‌های موجود نشان می‌دهند که وی در واقع این سنت عقل‌گروانه را

پاره می‌کند و اعتبار مطلق عقل را خدشه‌دار می‌سازد. در مورد سعادت نیز در نظر اپیکور شناخت نظری اگرچه لازم است اما تنها از ارزشی به مثابه یک ابزار برخوردار است و نه بیشتر. خود شناخت نظری ارزشی فی‌نفسه ندارد و از آنجا که باعث می‌شود تا سرشت زندگی و لذت را بشناسیم و ترس‌های واهی را کنار بگذاریم، اهمیت پیدا می‌کند. سعادت در نوعی تعادل و میانه‌روی است و نه دانش نظری صرف. رواقیان نیز برداشت نویی از سعادت را جایگزین برداشت کلاسیک آن ساختند. در این برداشت نو عقل غالب آدمیان توان رسیدن به آن شناختی را دارد که سعادت را ممکن می‌سازد. از جمله‌ی این امور، این واقعیت است که سعادت در گرو موافق طبیعت زندگی کردن است. این شناخت، شناختی است که با نظر به تقدیر و مشیت حاکم الهی بر کل طبیعت در دسترس همه‌ی آدمیان قرار دارد. و نهایتاً شکاکان نیز در وهله‌ی نخست در تلاش بودند تا به گونه‌ای دیگر به سقراط و بی‌دانشی او برگردند. به نظر آنها شکاکیت و بی‌دانشی سقراطی در جزم‌باوری افلاطونی_ارسطویی رنگ باخته بود. با این‌همه از میان این شکاکان برخی در این راه گام فراتر از سقراط برداشته و پای به شکاکیت واقعی نیز نهادند.

۴. بررسی و ارزیابی

۱.۴ به لحاظ صوری

کتاب به لحاظ طرح جلد، نوع قلم و اندازه‌های گوناگون آن، صفحه‌آرایی، نگارش و قواعد نگارش انگلیسی و سایر ملاحظات صوری در مجموع امتیاز مثبت می‌گیرد. اندازه‌ی قلم اثر، اندازه‌ی نسبتاً ریزی است و به‌خصوص پانوشت‌ها و یادداشت‌ها ریزتر نیز می‌شود که تقریباً در میان کتب انگلیسی زبان چندان عجیب و غریب نیست و روال عادی به‌حساب می‌آید. غلط‌های تایپی نیز به ندرت یافت می‌شود، از جمله:

- p. 5: 'In spite the' ('In spite of the')
- p. 22: 'verymany' ('very many')
- p. 27: 'DK 78 B 11' ('DK 68 B 11')
- p. 55, note u: 'has in him in' ('has in mind in')
- p. 60: 'fail do it' ('fail to do it')
- p. 64: 'as at least as' ('at least as')

به لحاظ نحوه‌ی ارجاع، بلاکسون ابتدا نام مولف کتاب، سپس عنوان آن و تاریخ چاپ آن را ذکر می‌کند. ذکر نام کتاب در ارجاع‌های موجود در کتاب‌ها و مقالات علمی رایج نیست و سبب اضافه‌شدن بر حجم کتاب می‌گردد. مشخص نیست که دلیل بلاکسون برای این کار چه بوده است. اما در مورد ارجاعات وی به متون اصلی از فیلسوفان اشکالاتی اساسی وجود دارد. بلاکسون در مورد پیش‌سقراطیان اشاره کرده (29-30) که ارجاعات وی به کتاب Diels and Kranz 1952 می‌باشد و این کتاب را نیز در زمره‌ی منابع لیست کرده است. همچنین بلاکسون توضیح داده که ترجمه‌ی این قطعات تا چه اندازه کار خود وی است. اما منابع نقل‌قول‌های سایر فصل‌های وی در فهرست منابع نیامده‌اند. بر این اساس در ص ۶۵ یادداشت ۵ به طور کلی از دو سلسله ترجمه‌ی موجود از آثار افلاطون به انگلیسی نام برده است بدون اینکه در فهرست منابع تک‌تک آنها معرفی شوند و نام مترجم آن و سال چاپ آن بیاید. در مورد ارسطو نیز به همین صورت در یادداشت شماره ۸ در ص ۱۶۹ توضیحاتی درباره‌ی ویراست اصلی انگلیسی آثار ارسطو توضیحی داده شده اما در فهرست منابع این آثار نه به صورت کلی و نه به صورت جداگانه فهرست نشده‌اند.

نهایتاً در فصل پایانی، فصل دهم، نقل‌قول‌های متعددی از دیوگنس لائرتیوس (Diogenes Laertius) و سیسرو (Cicero) و غیره می‌شود اما تنها در همان نقل‌قول نام نویسنده و اثر وی می‌آید بدون آنکه در فهرست منابع یا جایی دیگر ذکری از مشخصات اثر آمده باشد. بلاکسون تنها در یادداشت ۳ ص ۲۵۱ اشاره می‌کند که نقل‌قول‌های وی از فیلسوفان دوران هلنیستی بر اساس کتاب Long, A. A. and Sedley, D. N. 1987 صورت گرفته است. اما این منبع شامل همه نقل‌قول‌ها نمی‌شوند و چند نقل‌قول در این فصل یا بدون منبع می‌مانند یا بلاکسون فراموش کرده تا نشان دهد از چه صفحه‌ای از کتاب بالا این نقل‌قول‌ها ذکر شده‌اند.

همچنین شاید برای خواننده شگفت‌انگیز و غریب بنماید که در فهرست منابع هیچ نامی از ارسطو، افلاطون، دیوگنس لائرتیوس، سیسرو و کتاب‌های آنها نیامده است! شاید بهتر بود بلاکسون منابع را به دو دسته منابع، منابع اصلی و منابع فرعی تقسیم می‌کرد و در ذیل منابع اصلی خواننده را با بهترین ویراست‌ها و ترجمه‌ها از منابع اصلی آشنا می‌کرد و در ذیل منابع فرعی همین آثار تحقیقی و دانشورانه درباره‌ی فلسفه‌ی یونان را می‌آورد که اکنون آنها را در ذیل منابع آورده است.

۲.۴ به لحاظ محتوایی

چنان‌که تلخیص محتوایی کتاب نشان داد، بلاکسون دنبال یک خط فکری اصلی در فلسفه یونان باستان را می‌گیرد که به طور خاص در رابطه‌ی عقل و تجربه و عقل با زندگی نیک و سعادت‌مند، و به تعبیری، برداشتی خاص از عقلانیت تجلی می‌یابد. بلاکسون در این زمینه بیش از همه مدیون تفسیرهای فرده از عقلانیت در یونان باستان است (Frede, 2002). بر این اساس، اگر در این کتاب دنبال اثری دانشورانه و نوآورانه در فلسفه یونان باستان می‌گردیم، در واقع انتظاری داشته‌ایم یکسره بر خلاف هدف و طیف مخاطبان مورد نظر بلاکسون. با نظر به چنین هدفی، اشکالاتی همچون عدم جامعیت کتاب و شامل‌نشدنش بر حتی نام برخی فیلسوفان و شخصیت‌های مهم را نیز نمی‌توان بر کتاب وارد دانست. برای نمونه فصل مختصر کتاب درباره‌ی پیش‌سقراطیان (از صفحه‌ی ۱۰ تا ۳۴ به همراه یادداشت‌ها و پانوشت‌ها که در مجموع حجمی بیش از حجم متن اصلی، نزدیک به دو برابر، دارند)، بسیار کوتاه‌تر و موجزتر از آن است که نویسنده هم بتواند در آن روایت خود را آغاز کند و بپردازد و هم نگاهی به شخصیت، اندیشه‌ها و پاره‌های به‌جامانده از همه‌ی فیلسوفان آن روزگار بیان‌دازد. به همین دلیل نیز مثلاً نه در این فصل و نه در فصل‌های دیگر حتی نامی از کسنوفانس (Xenophanes) یا زنون الیایی (Zeno of Elea) به‌میان نیامده؛ و یا به اندیشه‌های گوناگون سایر فیلسوفان پیش‌سقراطی تقریباً هیچ اشاره‌ای نشده، بلکه یک انگیزه و مضمون اصلی در آثار آنها پی‌گرفته شده است. در واقع همه‌ی فیلسوفان این دوره با تمام تنوع و گستردگی افکار و نظراتشان در غالب یک فصل و یک تم اصلی به بحث نهاده شده‌اند و هیچ بحث مجزایی در مورد تک‌تک آنها مطرح نشده است. به همین صورت، به جریان برجسته‌ی سوفیست‌ها فقط در قالب روایت افلاطون از رویارویی سقراط با آنها اشاره می‌شود (فصل سوم). در قسمت افلاطون و ارسطو نیز بسیاری از آرای مهم آنها حتی مورد اشاره نیز قرار نگرفته‌اند. به همین جهت شاید برای خوانندگانی که هدف کتاب را در نظر نگرفته‌اند مواجه شدن با بحثی درباره‌ی علم طبیعت ارسطو بدون آنکه از تغییر، بالفعل و بالقوه سخنی به میان آورده باشد بسیار تعجب‌انگیز بنماید. اما اگر هدف کتاب را در نظر بگیریم، شاید این امر چندان هم شگفت‌نماید.

با در نظر گرفتن این نکات، بلاکسون توانسته با تکیه بر پاره‌های خاصی از آثار برخی از فیلسوفان این دوران روایتی از یک خط فکری خاص را در پی عقلانیت و سعادت برجسته سازد و از طریق تحلیل انضمامی این متون روایت خود را قانع‌کننده نماید. زبان بلاکسون، با وجود یکنواختی آن کمابیش روشن است و تلاش وی آن بوده که روایت خود را در قالب بحث‌ها و گفتگوها، مقایسه‌ها و شباهت‌های میان فیلسوفان روشن سازد. با این‌همه نمی‌توان در ارزیابی این اثر بر پاره‌ای نکات چشم‌فروست، نکاتی که در مجموع سبب می‌شوند تا به نظر من این کتاب بیشتر به کار مدرسانی بیاید که قصد تدریس فلسفه‌ی یونان باستان را دارند یا دانشجویانی که آشنایی مختصری با فلسفه‌ی یونان دارند تا دانشجویانی که برای نخستین‌بار با این فلسفه مواجه می‌شوند. شیوه‌ی عرضه و رویکردی که کتاب اتخاذ کرده به برخی مشکلات و معایب برای فهم اندیشه‌ی فیلسوفان نزد خواننده‌ی عادی‌ای که با فلسفه‌ی یونان آشنایی چندانی ندارد، دامن می‌زند که ذکر آنها خالی از وجه نیست.

۱. متن اصلی کتاب به برکت پانوشته‌ها و نیز یادداشت‌های پایان هر فصل توانسته موجز و مختصر باشد. تقریباً همه‌ی اطلاعات تاریخی و غالب اطلاعات تبیین‌گرانه به پانوشته‌ها و بحث‌های دانشورانه و ارجاعات به آثار کلاسیک غالباً به یادداشت‌ها منتقل شده‌اند. چنین کاری اگرچه سبب می‌شود متنی یکدست، مختصر و خوش‌خوان با استدلالی سراسر است به دست دهد، اما از طرف دیگر طولانی بودن این یادداشت‌ها آن‌هم در فونت بسیار ریز و حاشیه‌ای بودن اطلاعات آنها نسبت به استدلال اصلی در برخی مواقع مانع از آن است که خواننده چندان علاقه‌ای به خواندن آنها نشان دهد و در نتیجه از فهم این نکته‌ی مهم غافل بماند که چگونه ملاحظات فرهنگی و دانشورانه ما را به سوی فهم خاصی از اندیشه‌های این فیلسوفان و استدلال‌هایشان سوق داده است. وانگهی این نحوه عرضه‌ی پس‌زمینه‌ی تاریخی و فرهنگی سبب شده تا این یادداشت‌ها از بستر خود خارج شده و بیشتر به صورت توده‌ی بی‌شکلی بمانند که نمی‌توانند تصویر منسجم و قابل‌تصور در ذهن خواننده ترسیم کنند. از این‌رو به نظر من لازم بود برخی از پانوشته‌ها به گونه‌ای داخل متن اصلی قرار می‌گرفتند به نحوی که اگر حتی خواننده‌ی کتاب رغبتی به خواندن این پانوشته‌ها نمی‌کرد، نکته‌ی مهمی را از دست نمی‌داد. برای نمونه در پانوشته دوم ص ۴۲ نویسنده به اختصار درباره‌ی «حکمت (wisdom)» توضیح می‌دهد.

نظر به اهمیتی که حکمت و عشق به حکمت در نظر بلاکسون در تعریف ماهیت کار و فعالیتی که سقراط انجام می‌داد، دارد، بی‌گمان انتظار خواننده آن است که این معنا به تفصیل بیش‌تری در خود متن توضیح داده می‌شد، نه آنکه در پانوش و آن‌هم به اختصار توضیح داده شود. به گفته‌ی بلاکسون در مقدمه، پانوش‌ها اطلاعاتی حاشیه‌ای در اختیار خواننده می‌گذارند، در حالی که برخی از این اطلاعات به هیچ‌وجه حاشیه‌ای نیستند و هم برای فهم فلسفه‌ی یونان و هم روایت نویسنده از آن کاملاً ضروری هستند.

بلاکسون در پاره‌ای موارد برخی از توضیحاتی را که مناسب بود در پانوش می‌آورد چرا که ربط مستقیم به بحث دارند به یادداشت‌هایی انتقال داده که بنا است بیش از هر چیز به بحث‌های دانشورانه گوشه‌ی چشمی داشته باشند. یادداشت‌های ۶ و ۸ در صص ۳۰ و ۳۱، یا یادداشت ۳ در صص ۶۵ یا یادداشت ۱ در صص ۱۶۶ از جمله‌ی این یادداشت‌ها هستند. برای نمونه، در یادداشت ۳ صص ۶۵ درباره‌ی «صورت» توضیحاتی داده شده که بهتر بود در پانوش بیاید، چنان‌که پیشتر برخی دیگر از واژه‌ها چون فلسفه، فوزیس در همین پانوش‌ها توضیح داده شده‌اند. به نظر می‌رسد گاه معیار بلاکسون برای اینکه توضیحی را به‌عنوان یادداشت یا پانوش عرضه کند چندان دقیق و پذیرفتنی نیست. در واقع در حالی که انتظار می‌رود یادداشت‌ها صرفاً مطالبی را در اختیار نهند که حتی اهمیتی کمتر از پانوش‌ها داشته باشند، در برخی موارد واجد اطلاعات مهمی هستند که چه بسا برای فهم استدلال‌های کتاب نیز لازم و ضروری‌اند. مثلاً توضیحات وی درباره‌ی آثار ارسطو در صص ۱۶۶ و ۱۶۷ برای فهم برخی قسمت‌های نظرات وی درباره‌ی اندیشه‌ی ارسطو کاملاً ضروری هستند در حالی که این توضیحات به صورت یادداشت آمده‌اند. توضیحاتی مشابه درباره‌ی محاورات افلاطون در صص ۴۰ اما این بار به صورت پانوش مطرح شده‌اند.

۲. بلاکسون گویی برای بیان مقصود خود نوعی عجله و شتاب دارد که این امر سبب شده تا کتاب در برخی قسمت‌ها برای دانشجوی ناآشنا با فلسفه‌ی یونان گنگ و مبهم باشد و وی نتواند استدلال و تفسیر ارائه‌شده در کتاب را چندان قانع‌کننده بیابد. یکی از مهم‌ترین دلایل این امر آن است که بلاکسون به نظر می‌رسد پیشاپیش فرض گرفته که خواننده یا دانشجو با بسیاری از مفاهیم فلسفی کتاب یا مباحث آشناست و لذا توضیحی درباره‌ی آنها نیاز ندارد. برای نمونه واژه‌هایی چون *virtue*, *wisdom*, *happiness*, *physics*, *actuality*, *account* و چندی دیگر از واژه‌ها که گاه بسیار هم در کل کتاب

واجد اهمیت هستند یا توضیح داده نشده‌اند و یا توضیحی مختصر درباره‌ی آنها در متن و یا پانوشت و یا یادداشت آمده است. از این میان برای نمونه می‌توان به دو واژه‌ی *virtue* و *wisdom* اشاره کرد که در کل کتاب اهمیت بسیاری دارند. اما نه تنها این دو واژه حتی در نمایه‌ی آخر کتاب نیامده‌اند، در هیچ‌کجا هم توضیحی کامل و وافیه درباره‌ی آنها داده نشده است. درباره‌ی *wisdom* چنان‌که پیشتر اشاره شد توضیح مختصری در پانوشت آمده است اما همین توضیح اندک را هم نمی‌توان درباره‌ی *virtue* یافت. این امر سبب می‌شود تا خواننده‌ی کتاب با تصویری امروزی از مفاهیمی چون *virtue*، *wisdom*، *happiness* کتاب را بخواند و چه بسا همین امر به پاره‌ای سوءبرداشت‌ها از استدلال بلاکسون منجر شود.

این امر در برخی مواقع حتی سبب می‌شود که خواننده نتواند منظور بلاکسون را بفهمد. برای نمونه در بخش ارسطو تکرار می‌شود که از نظر ارسطو جدایی ماده از صورت در *account* است، در حالی که بلاکسون اصلاً نه در مورد اصل یونانی این واژه و نه در مورد معنای آن هیچ توضیح بیشتری نمی‌دهد. لذا بعید است خواننده‌ای بدون دانش قبلی از این واژه و اصل یونانی آن بتواند منظور ارسطو را دریابد.

گاه نیز بلاکسون از برخی مفاهیم توضیح داده نشده استفاده می‌کند و توجه ندارد که این مفاهیم اگرچه برای او واضح و روشن هستند اما خواننده‌ی ناآشنا را سردرگم می‌سازند. برای نمونه در بحث غایت در ارسطو (3-181) بلاکسون غایت نهایی کل جهان و نفس انسان را شبیه‌شدن به محرک اولی یا محرک لایتحرک می‌داند، مفهومی که پیشتر درباره‌ی آن هیچ توضیحی نداده است و در این جا به ناگهان سبب می‌شود. بلاکسون در یک پاراگراف و بر اساس مفاهیم زمان و تغییر و حرکت می‌کوشد تا این مفهوم را به خواننده معرفی کند، اما خود این مفاهیم پیشتر در ارسطو تعریف نشده‌اند. این ایجاز گاه مخمل سبب می‌شود که اگر نقل قول‌های کتاب را حذف کنیم، نوشته‌ی بلاکسون در برخی قسمت‌ها به مدخلی دایره‌المعارفی در مورد یک فیلسوف و اندیشه‌های وی شبیه شود. نثر یکنواخت و یکدست بلاکسون در سرتاسر کتاب نیز از جمله دلایل دیگری است که اثر او را گاه به یک نوشته‌ی دایره‌المعارفی شبیه می‌کنند. نویسنده بخشی از این اشکالات را با بلاکسون در میان نهاده و وی پاسخ‌هایی داده که به نظر من اگر هدف آموزشی کتاب را در نظر بگیریم شاید قانع‌کننده نباشند. وی نخست از عدم رغبت ناشران انگلیسی‌زبان به استفاده از واژه‌های

یونانی در کتاب‌هایشان اشاره می‌کند. دودیکر اینکه به نظر وی بسیاری از مباحث کتاب درباره‌ی همین رابطه‌ی سعادت و زندگی نیک با عقل و حکمت و فضیلت است و اینکه فیلسوفان یونان باستان در این خصوص چه نظراتی داشته‌اند. حال معنی کلمه‌ها و اصل یونانی آنها اهمیت چندانی ندارد.^۴

۵. نتیجه‌گیری

کتاب بلاکسون، کتابی است مقدماتی درباره‌ی فلسفه‌ی یونان باستان که به زبانی روشن و قابل فهم نگاشته شده و اگر رویکرد و هدف مؤلف را در نظر بگیریم استدلال‌ها و تحلیل‌های کتاب در مجموع به خوبی تقریر شده‌اند و می‌توانند قانع‌کننده باشند. نویسنده توانسته است به خوبی متون خاصی از فلسفه‌ی این دوران را کنار هم قرار دهد و با ارائه‌ی تفسیرهایی از آنها روایتی شسته و رفته و پذیرفتنی به دست دهد، هر چند چنان‌که خود وی نیز در مقدمه‌ی کتاب متذکر می‌شود این تنها روایت نیست و تفسیرهای وی نیز تنها تفسیرهای ممکن از این متن‌ها. وانگهی، غالب این تفسیرها به صورت جدا جدا پیشتر از سوی شارحان برجسته تقریر شده‌اند و حسن و توانایی بلاکسون در استفاده از این تفسیرهای مجزا در غالب یک روایت کلی است.

اما با نظر به اشکالاتی که گفته شد و به رغم همه‌ی محاسنی که این اثر دارد، کتاب بیش‌تر به کار کسانی می‌آید که قبلاً مقداری آشنایی با فلسفه‌ی یونان کسب کرده‌اند و اکنون قصد دارند کتابی درباره‌ی فلسفه‌ی این دوران از یک موضع تفسیری خاص و در پرتو روایتی وحدت‌بخش بخوانند. از آنجایی که فلسفه‌ی یونان در دانشگاه‌های ایران در همان سال اول ورود دانشجو به گروه فلسفه و بی‌هیچ آشنایی قبلی وی با فلسفه خوانده می‌شود، این کتاب، به نظر من، نمی‌تواند چندان به کار دانشجوی ایرانی در همان سال ورود به دانشگاه بیاید، هر چند وی می‌تواند در سال‌های بعدی و پس از آشنایی با فلسفه‌ی این دوران و فلسفه به طور کلی، از زاویه‌ی دید این کتاب نیز به فلسفه‌ی یونانی بنگرد و روایتی انسجام‌بخش و یکپارچه از این فلسفه را مطالعه کند.^۵

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله بر اساس شیوه‌نامه دوره قبل ارزیابی شده و پذیرش گرفته است و براساس شیوه‌نامه جدید لزوماً مورد قبول نیست.
۲. تمام ارجاعاتی که با نام صفحه آمده است ارجاع به کتاب مورد بررسی است (Blackson, 2011).
۳. نظر اخیر حاکی از این موضع بلاکسون، به اصطلاح موضع تکامل‌گرا، است که افلاطون در وهله‌ی نخست و در محاورات اولیه «می‌کوشید تا لوازم و جزئیات ضمنی موضع سقراطی را نتیجه بگیرد، اما به تدریج و در زمان محاورات میانی، آراء دیگری نیز در حال ظهور هستند» (43).
۴. نویسندگان در اینجا جهت رعایت انصاف در داوری بخشی از پاسخ بلاکسون را می‌آورد. همچنین از بلاکسون تشکر بسیار دارد که برخی از ابهامات و سوال‌های دیگر مرا برطرف ساخت و پاره‌ای اشکالات مرا پاسخی مناسب گفت.

As for your question, no I don't think readers should "have a good command of them before hand." So, then, you ask, "why are some concepts not explained enough and even they are not mentioned in the index, concepts like the wisdom (Sophia) (its literal meaning or common sense meaning in Greek), virtue, account, actuality and some others"? Well, it is not possible to explain everything. I had to leave out some material, either because it would have been too complicated or not directly relevant to the main points I was trying to make. As for the first concept you mention, wisdom, of course I do talk about that extensively in the context of trying to explain what Socrates was doing in his love of wisdom.

Wisdom:

I discuss the antecedents of Socrates' use of the word philosophia on 55 - 56.

So I do speak to the issue you raise when you say, "the students who read the book need to know how the love of "sophia" might have been understood by the people contemporary to Socrates." It may be that I never mention the Greek word 'sophia.' I don't explicitly mention many Greek words. English publishers don't like a lot of Greek words in the text, partly because English readers don't generally know ancient languages. I explicitly discussed philosophia because that the translation of that word into English is contentious.

-- I am not sure what you mean when you say that I should have "you should have discussed concepts like Arete and Eudaimonia, at least in your footnots." Much of the book is about how happiness and the connection to virtue was understood in the ancient schools. I didn't spend much time on the Greek words because, as I said, that practice is frowned on by English publishers. Further, I doubt much is to be gained by such a

focus. The translations of those words into English is standard. Their ordinary meanings are not at issue. The difficult thing is to understand what lives the ancient philosophers thought were the happiest and most virtuous, and why they thought that these lives were the best.

۵. خواننده می‌تواند به نقد و بررسی‌های زیر نیز رجوع کند که من عمدتاً از تکرار آنها در این نوشته خودداری کرده‌ام.

Moore, 2011; Aikin, 2012.

کتاب‌نامه

- Aikin, Scott F. (2012), "Review: Greek Philosophy", in *The Classical Review*, New Series, Vol. 62, No. 2 (October 2012), pp. 394-396.
- Barnes, Jonathan (1982), *The Presocratic Philosophers*, Routledge.
- Blackson Thomas A. (2011), *Ancient Greek Philosophy: from the Presocratics to the Hellenistic Philosophers*, Wiley-Blackwell, 2011.
- Diels, H. and Kranz, W. (1952), *Die Fragmente der Vorsokratiker*, 6th edn. Berlin: Weidmann.
- Frede, Michael and Striker, Gisela (2002 ed.), *Rationality in Greek Thought*, Oxford University press 2002.
- Guthrie, W. K. C. e (1981), *History of Greek Philosophy*, Cambridge, 1962-1981.
- Long, A. A. and Sedley, D. N. (1987) *The Hellenistic Philosophers*, Vol. 1: *Translations of the Principal Sources, with Philosophical Commentary*. Vol. II: *Greek and Latin texts, With Notes and Bibliography*. Cambridge University Press.
- Moore, Christopher (2011), "Review", in <https://bmcr.brynmawr.edu/2011/2011.10.22/>